

فهرست مطالب

۲	مقدمه: آداب تعلم.....
۲	ظهور علوم دینی.....
۲	راه‌های سرایت آداب تعلم به علوم دیگر.....
۳	۱- استثناء منقطع.....
۳	۲- تنقیح مناط.....
۳	۳- قرائن خاصه.....
۴	نظر نهایی.....
۴	تقسیمات آداب تعلم.....
۴	تقسیم اول آداب.....
۵	تقسیم دوم آداب.....
۵	تقسیم سوم آداب.....
۶	تقسیم چهارم آداب.....
۶	تقسیم پنجم آداب.....
۷	۳- اصل در آداب.....
۷	۴- مبنای تکثیر آداب.....
۸	۵- تفکر قبل از سخن.....
۸	۶- پاکی از حدث و خبث.....
۸	پرسش و پاسخ.....
۹	یکی از آداب معلم و عالم.....
۹	سرایت حقوق برادران به عالم.....
۱۰	نظارت معلم بر احوال متعلم.....
۱۰	طیب بودن معلم نسبت به متعلم.....
۱۱	مراعات عادت محکمه.....
۱۱	رابطه کلی و مصداقی.....

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه: آداب تعلم

بحث در آداب تعلم بود که به بعضی از آداب اشاره شد و در ضمن به بعضی از نکات عمومی و روشی در باب استنباط و... پرداخته شد الان به همان نکات کلی و عامه‌ای که در باب استنباط آداب هست پرداخته می‌شود، اگر بحث‌های صغروی لازم بود در جلسات بعد اشاره خواهد شد، گرچه به بعضی از آن مباحث در گذشته اشاره شده است ولی امروز بیشتر یکسری بحث‌های عمومی قضیه پرداخته می‌شود حالا در طی مباحث مجموعه نکاتی بیان می‌شود و بعضی از نکات جدیدی هم که به صورت بحث‌های روشی و قاعده‌ای است مطرح خواهد شد.

قاعدتاً آن مبانی که برنامه‌ریزی و پایه‌ریزی شد و آدابی که در این روایات برای تعلم و متعلم نسبت به عالم و معلم ذکر شده، قلمرو و محدوده این‌ها اولاً و بالذات همان علوم دینی است با همان چیزهایی که مستحب و واجب است، به همان ترتیبی که سابق بیان شد در این قلمرو این آداب و امثال این‌ها را ذکر می‌کند. این یک نکته‌ای بود که در سابق ذکر شد حال این نکته یک مقدار تکمیل می‌شود.

ظهور علوم دینی

آداب تعلم مختص به علوم دینی است؛ یعنی علوم راجحه، چه مستحب یا واجب باشد این بر اساس آن مبنایی است که در سابق بیان شد که علم در روایات در علم دینی و علمی که جهت دینی دارد یعنی علوم راجحه ظهور دارد این ظهور یا به عنوان حقیقت یا به عنوان انصراف است در این مبنا بحثی نیست.

راه‌های سرایت آداب تعلم به علوم دیگر

سؤالی که اینجا از نظر قاعده و روشی هست این که آیا می‌توان بعضی از همین آدابی که در اینجا ذکر شده به حوزه‌های تعلیم و تعلم‌هایی که در قلمروی علوم دینی و امثال این‌ها نیست؛ یعنی علوم راجحه نیست، سرایت داد؟ به نظر می‌آید که در اینجا سه راه وجود دارد:

۱- استثناء منقطع

راه اولش که حالت استثناء منقطع دارد که عندالواقع مستثنی‌منه است این است که تعلیم و تعلم علوم دیگر غیر از علوم فقه و حدیث و... که عناوین اولیه‌اش مستحب است صبغه دینی پیدا بکند یعنی مثلاً تدریس می‌کند آن صبغه دینی که پیدا کرد طبعاً می‌شود این‌ها را به آن‌جا هم سرایت داد این درواقع یک مورد است که بحثی در آن نیست.

۲- تنقیح مناط

راه دوم در اینجا این است که تنقیح مناطی بشود مثلاً کسی این راه را طی بکند و بگوید وقتی که از امام (ع) در مورد آداب تعلم سؤال هست یا کتابت است و نظایر این‌ها از آدابی که ذکر می‌کند یا تواضع متعلم در برابر معلم سؤال است، ادبی که ادب اخلاقی هست، گفته شود که درست است که ظهور این مجموعه روایات در همان فضای علوم دینی است ولی نسبت به علوم دیگری که حالت مباح دارد، چه به عنوان اولی و چه به عنوان ثانوی یا عارضی راجح نیست. بلکه علوم مباح هست آن‌ها تسری داده شود و گفته شود هیچ فرقی نمی‌کند. به‌هرحال وقتی که حوزه تعلیم و تعلم مطرح می‌شود این‌که حالا این تعلیم و تعلم در علوم دینی باشد یا غیردینی باشد علوم مباح و جایزه باشد فرقی نمی‌کند تنقیح مناط این شکلی بکند. این تنقیح مناط البته ادعایی است که ممکن است انجام بگیرد شاید در اذهان عده کثیری از کسانی هم که این را سرایت می‌دهند به قلمروهای دیگر غیر از علوم دینی نوعی تنقیح مناط باشد این هم یک نکته است که ممکن است کسی این ادعا را بکند البته این ادعایی است که به عنوان یک قاعده‌ای که همه قبول بکنند خیلی به آن اعتنا نمی‌شود. بلکه یک امر شخصی است.

۳- قرائن خاصه

راه سوم هم راه خاصی است یعنی قواعد خاصه‌ای در جایی باشد که علم در معنای عام به کار رفته باشد. در بعضی از آداب ممکن است قرائن خاصه‌ای را پیدا کرد که علم در آن‌جا به معنای عام بکار رفته است. قاعده اولیه در روایات این است که علم به معنای خاص است؛ یعنی علم دینی است. اگر علم به معنای عام اخذ شود باید قرینه خاص باشد که در بعضی از جاها این قرائن خاصه هست هم‌چنین در آداب هم باید دنبال این قرائن خاصه بود.

نظر نهایی

به نظر ما راه اول راه درستی است گرچه همه جا این طور نیست که تعلیم و تعلم‌ها برای غرض دینی باشد و راه دوم یک راه شخصی است؛ یعنی استظهار شخصی است خیلی مستند نیست. راه سوم هم راه خاص می‌شود که لازم نیست. این یک نکته که قبلاً به آن اشاره شد حالا در اینجا منقح‌تر مطرح شد.

تقسیمات آداب تعلم

تقسیم اول آداب

نکته دوم هم در تقسیمات این آداب بود که به چند نوع تقسیم می‌شود. آن شکلی که مرحوم شهید در منیه تقسیم کردند:

- ۱- آدابی که مختص برای متعلم ذکر شده و به چهار دسته تقسیم کرده‌اند؛
- ۲- آدابی که مشترک بین متعلم و معلم است به پنج دسته تقسیم کرده‌اند؛
- آدابی که مشترک متعلم و معلم فی‌نفسهما هست نه در مقام جلسه درس و... که هشت ادب برایش ذکر کرده‌اند؛
- آداب مشترکی که مربوط به جلسه درس است که برایش شش ادب ذکر کرده است؛
- ۳- دسته سوم آداب خاصه متعلم که فی‌نفسه ادب است با قطع نظر از جلسه درس و رابطه‌اش با استاد؛ یعنی چیزهایی که متعلم باید رعایت بکند این را هم برایش هشت ادب ذکر کرده است،
- ۴- آدابی که برای متعلم است فقط در مجلس درس و در همان رابطه تعلیم و تعلمی این هم برایش سه ادب ذکر کرده است،
- ۵- آخرین دسته هم که دسته پنجم باشد آدابی که با استاد هست در رابطه فرد با استاد و معلمش می‌شود که برای این هم چهل ادب ذکر کرده است که طول و تفسیر این‌ها به چه ملاکی است در نکات بعد بیان خواهد شد این یک تقسیمی است که مرحوم شهید دارد.

آداب مشترک و مختص

آداب مشترک، همان آداب فی حد نفسه و آداب درس هست و آداب مختص هم سه قسم است:

- آداب فی نفسه؛
- و فی ذاته؛
- و آداب در مجلس همراه استاد؛ که پنج دسته کرده که مجموعاً حدود هشتاد، نود ادب ذکر شده است که در مجموعه منیه آمده است.

تقسیم دوم آداب

تقسیم دیگری که حالا با یک شکل دیگری می شود این ها را تقسیم کرد این است که آداب به آداب اخلاقی و آداب فنی تقسیم بشود.

۱- آداب اخلاقی

منظور از آداب اخلاقی همان چیزهایی مثل تواضع و امثال این هاست که یک عنوان اخلاقی معنای خاص است.

۲- آداب فنی

ادب های فنی هم مثل کتابت یا سؤال از استاد که این ها بحث اخلاقی به آن معنای خاص نیست. بلکه به معنای یک ادب فنی است که رجحان شرعی پیدا کرده است البته اینجا این تقسیم درست است؛ منتهی ملاک این که اخلاقی و فنی اش چطور از هم جدا می شود بحث در فلسفه اخلاق و این ها قرار می گیرد و بحث هایش در جای خودش باشد. چون از چیزهای پیچیده است که چطور این فنی ها از اخلاقی جدا بشود. به هر حال این هم یک تقسیم دیگری است که می شود در اینجا آورد و این تقسیم هم جواب می دهد و خیلی زیبا می شود یکسری چیزها را از هم جدا کرد.

تقسیم سوم آداب

با یک نگاه دیگری می شود تقسیم سوم را اینجا آورد که آدابی که فرد در ارتباط با عالم دارد؛ یعنی بحث عنوان متعلم با عنوان متعلم نیست، بلکه به عنوان یک فرد با عالم است این یک نوع آداب است، یک آدابی هم هست که نه رابطه متعلم با معلم است که این دو تا باهم فرق می کند و باید در بحث ها از هم تفکیک شود که در همین کتاب آقای ری شهری تفکیک نشده است، گرچه به صورت باب تفکیک شده است. آداب تعلم را در همان صفحه ۲۴۰ به بعد آورده اند. آداب حقوق عالم را در صفحه ۴۲۰ به بعد آورده اند؛ و دو باب قرار دادند. این هم خودش یک تقسیم دیگری است که در روایات می شود بر اساس آن روایات را تفکیک کرد.

تقسیم چهارم آداب

یک تقسیم دیگری از یک زاویه دید دیگر این است که آداب متعلم بما هو متعلم از آداب تعلم جدا بشود. یک وقتی است که بحث خود تعلم گفته می‌شود که باید در آن سؤال باشد؛ و یک وقتی عنوان متعلم بما هو فرد ملاک قرار می‌گیرد. یعنی عنوان یا ادبی است که در خود تعلم است، خود تعلم مثل این‌که باید در آن کتابت باشد که این را هم می‌شود مبنا قرار داد؛ منتهی این تقسیم به همان تقسیم آداب به فنی و اخلاقی برمی‌گردد که با آن مساوی می‌شود برای این‌که در آن آداب اخلاقی، بحث فرد می‌آید، یعنی ویژگی‌های شخصی می‌آید که متعلم باید چه خصوصیات در مقام تعلم داشته باشد، آداب فنی درواقع همان ادب‌هایی می‌شود که در خود آن فرایند باید موردتوجه قرار بگیرد مخصوص خود تعلیم و تعلم است که به نظر می‌رسد با آن تساوی پیدا می‌کند. این تقسیمات مختلفی است که کم‌وبیش در کتاب‌ها به کار رفته است.

تقسیم پنجم آداب

یک تقسیم دیگری که در کتاب‌ها به کار رفته این است که می‌گویند بعضی از آداب، ویژگی‌های روحی و روانی و صفات متعلم است، بعضی از آن‌ها ویژگی نیست، بلکه ادب‌های رفتاری است. حالا ممکن است بر یک ویژگی مبتنی باشد ولی جنبه رفتاری دارد این هم تقسیم دیگری است که می‌شود انجام داد. مثلاً ویژگی‌ها که گفته می‌شود یعنی متواضع باشد، در کلام نرم‌خو باشد، ولی رفتار که گفته می‌شود مثل همین سؤال کردن است و ممکن است همین رفتاری‌ها را به شکل یک ویژگی محسوب کرد، ولی متفاوت است این رفتاری‌ها را از خود بروز بدهد ادب رفتاری یا ادب شخصیتی که البته هر ادب رفتاری هم به یک شخصیتی برمی‌گردد منتهی تفاوت دارد مثلاً در کتاب قضا همین‌طور است. آداب قاضی که می‌گویند غیر از ادب قضا هست، ادب ویژگی قاضی غیر از ادب‌هایی است که در رفتارش باید از خود بروز دهد. این هم یک نوع تقسیم دیگری است که می‌شود انجام گرفت، البته این تقسیمات هرکدامش یک حسنی دارد و به یک‌شکلی این تفکیک‌ها راهنمای خوبی است برای این‌که انسان بهتر بتواند آن‌ها را از هم بشناسد.

این دو نکته که قبلاً به بعضی از این‌ها اشاره شد و حالا تکمیل گردید.

۳- اصل در آداب

نکته سوم هم این بود که اصل در این آداب بر اساس همان اصالت مولویت است مگر این که قرائن خاصه باشد که حکم به استحباب می‌گردد مگر این که امری در این‌ها نباشد. چون اگر امر آمد مصداق حالت مولوی می‌شود. اگر یک ادبی است که فقط اشاره به مصلحتش دارد، امری نیست، اصالت مولویت است، آنجایی که امر ندارد و فقط مصلحت دنیوی برایش ذکر شده است، این همانی است که محل بحث است. بعضی از علما اصالت مولویت در این‌ها جاری می‌کنند و بعضی‌ها جاری نمی‌کنند. پس در آنچه این آداب مورد امر قرار گرفته و با هر بیانی، چه بیان تصریحی یا التزامی یا استعاری، مولوی می‌شود. ولی اگر امر ندارد و اگر امر مثبت اخروی داشته باشد یا امر ندارد ولی مثبت اخروی برایش ذکر شده است، تازه مولوی است؛ اما آنجایی که سبب نتیجه دنیوی برای یک چیزی ذکر شده و امر هم ندارد آن همان اختلاف مبنایی است که قبلاً اشاره شد که بعضی مولویت می‌گویند و بعضی ارشادیت می‌گویند این هم نکته‌ای که بحث شد و قبلاً جمع‌بندی گردیده شد.

۴- مبنای تکثیر آداب

نکته چهارمی که اینجا ذکر می‌شود این است که جامع‌ترین آداب را مرحوم شهید در منیه آورده است که مجموعه آداب در آن پنج دسته‌ای که بیان شد، قریب هفتاد، هشتاد یا صد تا ادب ذکر کرده‌اند. سؤالی که اینجا وجود دارد این است که تکثیر این آداب بر چه مبنایی است؟ این مطلب به عنوان یک اصل پذیرفته شود. وقتی که متون دینی و خود نصوص مشاهده می‌شود، شاید نیمی از این‌ها یا بیشتر از نیمی از این نصوص به عناوینی که مرحوم شهید آورده و دیگران هم از آن متأثرند که آورده‌اند، در روایت چیزی ندارد یعنی به عنوان خاصش در روایت خیلی از این آداب را ندارد یا این که در مجلس درس چه طوری بنشینند این‌ها مباحثی است که مشاهده می‌شود که هشتاد، نود یا صد تا ادب آورده است. آن وقت سؤالش هست با این که متش نیست. چطور این مطلب را آورده است؟ خود مرحوم شهید توجه به این نکته دارد. حالا قبل از این که جمع‌بندی بشود و تقریبی بشود چند مورد به عنوان یادداشت بیان می‌شود. مثلاً در همین منیه چاپ‌هایی که هست، صفحه ۷۵ این‌طور دارد، بعد از آن که آداب مختص به متعلم را ذکر کرده با آن تقسیم‌های متعددی که داشته،

۵- تفکر قبل از سخن

پنجمی‌اش قبل از آخر این است که می‌گوید: «أَنْ يَتَأَمَّلَ وَيَهْدَبَ مَا يُرِيدُ أَنْ يُورِدَهُ أَوْ يَسْأَلَ عَنْ هَقَبٍ لِإِبْرَازِ هَوِّهِ الْفَوِّهِ بِهِ؛ لِيَأْمَنَ مِنْ صَدُورِ هَفْوَةٍ أَوْ زَلَّةٍ أَوْ هَمٍّ وَأَنْعَاسٍ فَهَمٍّ، فَيَصِيرُ لَهُ بِذَلِكَ مَلَكَةٌ صَالِحَةٌ...»^۱ می‌گوید: قبل از این که حرف بزند در ذهن ادبش نسبت به معلم این است که در ذهن مطلب را جمع و جورش بکند، منقح بکند، شسته‌رفته حرفش را مطرح بکند.

۶- پاکی از حدث و خبث

ششم این است که «أَنْ لَا يَحْضُرَ مَجْلِسَ الدَّرْسِ إِلَّا مُتَطَهِّرًا مِنَ الْحَدَثِ وَالْخَبَثِ»^۲ باز دلیل خاصی نیست و به‌طور کلی آمده است. حالا منظور آخرین سطر هست که بعد روشی دارد؛ یعنی درواقع مرحوم شهید پاسخ می‌دهد که بسیاری از این‌هایی که ذکر شد، دلیلی نداشت، ایشان می‌گوید: «وَجَمِيعُ مَا وَرَدَ مِنَ التَّرْغِيبِ فِي ذَلِكَ لِمَطْلُوقِ النَّاسِ، فَهَوْفِي حَقُّ الْعَالَمِ وَالْمُتَعَلِّمِ أَكْدٌ»^۳ یعنی روش خودش را می‌گوید: که آن آدابی که برای همه مورد ترغیب قرار گرفته است و در فضای درس و رابطه معلم و متعلم هم معنا دارد، اینجا آن‌ها را می‌آورد و اینجا آكد هم هست. این یک ادعایی است که مرحوم شهید اینجا کرده‌اند و باید تحلیل کرد که چه مبنایی در اینجا وجود دارد.

پرسش و پاسخ

پرسش: آیا مقصود شهید اخلاقیات و آداب برای عموم مردم گفته شده است ما از آن‌ها استفاده کردیم برای متعلم و معلم یا مقصود این است که آن‌هایی که برای متعلم و معلم آمده و ما استنباط کردیم و گفتیم این‌ها برای دیگران هم هست منتهی برای متعلم و معلم بیشتر تأکید شده است؟

پاسخ: نه اولی را می‌گوید؛ یعنی آن‌هایی که برای مطلق مردم ادب هست، در حق عالم و متعلم آكد است. مثلاً خود این که انسان طهارت داشته باشد. قرینه‌اش هم این است که به آخری‌اش می‌خورد که در باب طهارت و وضو داشتن و... این که دلیل خاصی در اینجا نیست، بلکه روایت دارد که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «وُضُوءٌ عَلَى نُورٍ وَوُضُوءٌ عَلَى نُورٍ»^۴ اصلاً

۱- منية المريد، ص: ۱۷۶.

۲- همان.

۳- همان.

۴- عوالي اللئالی العزیز فی الاحادیث الدینیة، ج ۱، ص: ۲۳.

کون علی الطهارة مستحب است، حالا کون علی الطهارة یا خود فعل وضو با اختلاف مبانی که دارد این مستحب است، این مستحب مطلق فی حق العالم و المتعلم آكد است؛ منظور آن احتمال اولی است که شما می‌گویید.

یکی از آداب معلم و عالم

باز یک نمونه در صفحه ۸۲ دارد که یکی از آدابی که برای معلم ذکر کرده است؛ یعنی یک ادب از آدابی که باید معلم در رفتار خودش رعایت بکند این است که «إظهارُ الْحَقِّ بِحَسَبِ الطَّاقَةِ مِنْ غَيْرِ مَجَامَلَةٍ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِذَا رَأَى مِنْ أَحَدٍ مَيْلًا عَنِ الْحَقِّ أَوْ تَقْصِيرًا فِي الطَّاعَةِ وَعَظَّهُ بِاللُّطْفِ ثُمَّ بِالْعُنْفِ، فَإِنْ لَمْ يَقْبَلْ هَجْرَهُ، فَإِنْ لَمْ يُنْجَعْ تَوَصَّلَ إِلَى نَهْيِهِ وَرَدَّهُ إِلَى الْحَقِّ بِمَرَاتِبِ الْأُمْرِ بِالْمَعْرُوفِ»^۵. که خود این نکته جالبی دارد که ایشان درواقع مراتب تربیت را از نهی از منکر جدا کرده است می‌گوید: «مَيْلًا عَنِ الْحَقِّ أَوْ تَقْصِيرًا فِي الطَّاعَةِ وَعَظَّهُ بِاللُّطْفِ ثُمَّ بِالْعُنْفِ، فَإِنْ لَمْ يَقْبَلْ هَجْرَهُ، فَإِنْ لَمْ يُنْجَعْ تَوَصَّلَ إِلَى نَهْيِهِ وَرَدَّهُ إِلَى الْحَقِّ بِمَرَاتِبِ الْأُمْرِ بِالْمَعْرُوفِ» که بحث دیگری است و حالا شواهد کلام دارد، می‌فرماید: «و هذا حکمٌ يختصُّ بالعالم زیادةً فی التکلیف عن غیره، وإنشارکةً غیره من المکلف ینفی أصلاً لوجوب لأن العالم بمنزلة الرئيس الذی إلیه الأمر و النهی»^۶ می‌گوید: درواقع این حکم عمومی است، برای همه است؛ ولی برای عالم به دلیل آن مسئولیتی که دارد و گفته شده وظائف خاصی دارد و این هم به وظائف او ارتباط دارد در حق او آكد می‌شود این هم باز وجه این که یک حکم کلی را به عالم سرایت داده است، این‌ها در حق عالم آكد است. این هم یک نمونه دیگر در صفحه ۸۲ ذکر کرده است.

سرایت حقوق برادران به عالم

در صفحه ۸۵ «و کلُّ خبرورد فی حق وقال إخوان آتِ هنا مع زیادة»^۷ می‌گوید: همه آنچه در حقوق اخوان دینی آمده است «آتِ هنا مع زیادة» به عنوان یک فقیه می‌گوید: که همه آن‌ها اینجا ذکر شده است و یک تأکید همین حقوق اخوان را دارد که اینجا به خصوص می‌آورد، باز در صفحه ۸۷ که همان اوایل صفحه پاراگراف دوم می‌گوید که

^۵ - منیة المريد؛ ص ۱۸۶.

^۶ - همان.

^۷ - همان؛ ص ۱۹۱.

می‌گوید: عالم نسبت به متعلم تواضع داشته باشد و فخر نفروشد. می‌گوید: «و هذافی التواضع لمطلق الناس»^۸ روایات مطلق تواضع را می‌آورد بعد می‌فرماید: «فكيف بهؤلاء الذين هم معه كالأولاد»^۹ وقتی در مورد مطلق مردم هست پس استادان نسبت به شاگردان به طریق اولی باید تواضع داشته باشند.

نظارت معلم بر احوال متعلم

در صفحه ۹۵ باز یک ادبی از معلم نسبت به متعلم ذکر می‌کند که معلم باید ناظر بر احوال متعلم باشد که وقتی متعلم به شرایطی رسید که می‌تواند تدریس بکند یا مراجعه‌ای به او بشود معلم او را ارجاع بدهد راهش ببندازد و اگر درجایی متعلم زیادی به جلو می‌رود او را منعش بکند. در این مورد روایت ندارد؛ و بعد از این که حدود قضیه را مشخص می‌کند، می‌فرماید: «فإن ذلك سببٌ عظیمٌ لا انتظام العلم وصلاح الحال»^{۱۰} این یک راه و علت بسیار خوبی است که بحث رابطه علم و تعلیم و تعلم و تدریس و تدرس و... انتظام پیدا می‌کند و لذا از باب این که این‌ها انتظام خوب پیدا بکند تأکید می‌شود.

طیب بودن معلم نسبت به متعلم

و در آخرین پاراگراف در صفحه ۹۵ می‌فرماید: «ومرجع الأمر كله إلى أن المعلم بالنسبة إلى المتعلم بمنزلة الطبيب، فلا بد له في كل وقت من تأمل العلة المحوِّجة إلى الإصلاح ومداواته على الوجه الذي تقتضيه العلة»^{۱۱} معلم مثل یک طیب است که باید نقش سرپرستی خودش را ایفا بکند. «وللذكي في تفصيل الحال ما لا يدخل تحت الضبط؛ فإن لكل مقام مقالاً صالحاً، و لكل مرضد واء ناجحاً»^{۱۲} در اینجا دو نکته ذکر کرده:

۱- انتظام حال و صلاح حال؛

۲- نسبت طیب و مریض.

^۸ - منية المريد؛ ص ۱۹۳.

^۹ - همان.

^{۱۰} - منية المريد؛ ص ۲۰۳.

^{۱۱} - همان.

^{۱۲} - همان.

در اینجا طرح مبحث می‌شود که به چه متدی می‌توان آداب را به عنوان یک آداب فقهی و دینی ذکر کرد؟ آیا باید به این متدی که در اینجا آمده یا باید دایره را محدود یا توسعه داد؟ آن‌گونه که شهید به عنوان یک مطلب فقهی این‌ها را می‌نویسد.

مراعات عادت محکمة

یک نکته در صفحه ۱۳۶ دارد که: «واعلم أنَّ هذه الآداب ممَّا قد دلَّ النصُّ على جملةٍ منها بل على أشرفها وأهمّها، والباقي ممَّا يُستنبطُ منه بإحدى الطُّرق التي يبنى عليها الأحكام التي أحدها مراعاة العادة المحكّمة في مثل ذلك»^{۱۳} از نص استنباط می‌شود که یکی از آن روش‌ها مراعات عادت محکمة است. آنچه مبنای ارتباطات مردم در زندگی‌شان است یعنی سیره عادت محکمة و سیره عقلا در رابطه متعلم و معلم بر آن است. یکی از آداب، عادت محکمة است؛ یعنی آنچه در تدریس و تدرّس و تعلیم و تعلم و ارتباطات جامعه میان مردم مرسوم است همان‌ها را دینی کرده یعنی گفته شود اسلام این‌ها را قبول دارد.

رابطه کلی و مصداقی

در صفحه ۶۹ «فهذه جملة الوظائف المشتركة بينهما»^{۱۴} وظائف مشترک معلم و متعلم را ذکر می‌کند. «وأكثرها راجع إلى استعمال العلم إلّا أنّنا أفردنا عنه اهتماماً بشأنها وتنبيهاً على أصول الفضائل»^{۱۵} می‌گوید عالم باید به علمش عمل بکند که از آن کلی «عمل به علم» این‌که عالم باید به علمش عمل بکند، استخراج شد و در ادامه می‌گوید عمل به علمش این است که اخلاقش هم خوب باشد. این موارد در پوشش عمل به علمش قرار می‌گیرد. این عبارت و بعضی عبارات دیگر می‌رساند که یک نوع رابطه کلی و مصداقی وجود دارد که کلی‌اش را شارع گفته و مصداقش را مکلف مشخص می‌کند.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

^{۱۳} - منية المريد؛ ص ۲۶۲

^{۱۴} - منية المريد؛ ص ۱۶۸

^{۱۵} - همان.